عالمان مجاهد: از مشروطه خواه تا ملی گرا

امین، سید حسن

1-مداخل

در شماره‏ی چهارم ماهنامه‏ی حافظ با نقل بخشی از اخلاق امینی به مناسبت‏ اندرزنامه‏های ایرانی،یادی از امین الشریعه و در شماره‏ی هشتم،به اعتبار زندگی‏نامه‏ی‏ زنده‏یاد شهید دکتر سید حسین فاطمی یادی‏ از آیت اللّه حاج سید رضا زنجانی کردیم.اخیرا کتابی به دست ما رسید با عنوان علمای‏ مجاهد،تألیف محمد حسن رجبی(تهران، مرکز اسناد انقلاب اسلامی،1382،558 ص)،شامل احوال جمّ غفیری از عالمان‏ شیعه همچون آخوند خراسانی،میرزا محمد حسن آشتیانی،حاج آقا نور اللّه‏ اصفهانی،سید ابو القاسم کاشانی و...

شرح احوال امین الشریعه(عالم مجاهد مشروطه‏خواه)و شرح احوال حاج سید رضا زنجانی(عالم ملی‏گرا)هم در این کتاب‏ چاپ شده است و نقل آن‏ها بی‏دخل و تصرف برای خوانندگان بی‏فایده نخواهد بود.

2-امین الشریعه

محمد حسن رجبی در کتاب علمای‏ مجاهد درباره‏ی عالم مجاهد مشروطه‏خواه، مرحوم امین الشریعه سبزواری نوشته است:

«امین الشریعه سبزواری،از مشاهیر علما،فضلا و ادبای مشروطه‏خواه ایران در قرن سیزدهم و چهاردهم هجری.پدرش‏ میرسید محمد امین الحکماء از شاگردان حاج‏ ملاهادی سبزواری بود.امین الشریعه در 1247 ش.در سبزوار به دنیا آمد.مقدمات و ادبیات را نزد پدر خود خواند و فقه و اصول و حکمت را از حاج میرزا حسین سبزواری و افتخار الحکمای طالقانی فراگرفت.آن‏گاه به‏ حوزه‏ی علمیه‏ی مشهد رفت و پس از تکمیل تحصیلات نزد استادان آن‏جا مانند میرزا محمد آقازاده(فرزند آخوند خراسانی)و حاج فاضل خراسانی(شاگرد حاج ملاهادی‏ سبزواری)بهره برد.وی بعدها از مراجع‏ بزرگ مانند سید ابو الحسن اصفهانی،آقا ضیاء الدین عراقی و دیگران نیز به اخذ اجازه‏ی اجتهاد و حدیث نائل گردید. امین الشریعه مدت‏ها به تدریس ادبیات و سطح فقه و حکمت در مدرسه‏ی فصیحیه‏ی‏ سبزوار و بعدها در مدرسه‏ی سردار گرگان‏ اشتغال داشت.

او علاوه بر معارف عقلی و نقلی و حدیث و تفسیر و ادبیات،در علم اعداد، احضار ارواح و موسیقی نیز در عصر خود کم‏نظیر بود.وی طبع شعر نیز داشت و به‏ مناسبت استادی در موسیقی آوازی«بلبل» تخلص می‏کرد.1

امین الشریعه در صحنه‏ی سیاسی و اجتماعی عصر خود فعال بود.در انقلاب‏ مشروطیت به آزادی‏خواهان پیوست و در 1326 ق.به دستور محمد علی شاه قاجار به‏ سرخنکلاته استرآباد که مرکز دسته‏جات‏ سوار مقصودلو بود،تبعید گردید و در آن‏جا نیز ساکت ننشسته و به مبارزات خود علیه‏ شاه مخلوع ادامه می‏داد.

از خدمات سیاسی امین الشریعه،مخالفت‏ او با قرارداد 1919 وثوق الدوله بود که بر اثر سخنرانی‏های مکرر در گرگان در معرض‏ دستگیری بود که ناچار به مشهد رفت( 1298 ش.)از حرکت کلنل محمد تقی خان‏ پسیان حمایت کرد و سرانجام پس از قتل‏ کلنل به بیرجند رفت و در آن‏جا امیر شوکت الملک علم را به تأسیس اولین‏ مدرسه‏ی دخترانه در خراسان(مدرسه‏ی‏ شوکتیه نسوان)واداشت(1300 ش.)2 امین الشریعه در طول حیات خود با رجال‏ علمی و ادبی مختلف در ارتباط بود.

وی در 1318 در گرگان بدرود حیات‏ گفت و در بقعه‏ی امامزاده عبد اللّه آن شهر به خاک سپرده شد.

تألیفات وی عبارتند از:اخلاق امینی‏ که با مقدمه و تعلیقات سید حسن امین‏ به چاپ رسیده است.مصاحب الصالحین، دیوان اشعار،کشکول امینی و حواشی بر منظومه‏ی حکمت حاج ملاهادی سبزواری که به چاپ نرسیده است.ارزش عمده‏ی‏ اخلاق امینی در نشان دادن جوّ فرهنگی‏ عصر قاجار از یک‏سو و تأکید مؤلف بر لزوم‏ آموزش و پرورش دوشیزگان و بانوان از سوی دیگر است.»

دو غزل به خط امین الشریعه

الف-غزل انقلابی بر ضدّ پادشاهان قاجار:

فکری ای شاه که این رسم جهانبانی نیست‏ به جهان مشکل ما،روی به آسانی نیست‏ گرگ در گلّه و سگ بسته و چوپان سرمست‏ تو خود انصاف ده،این شیوه‏ی چوپانی نیست‏ گر شوی غافل از این بیش ز احوال وطن‏ چاره‏ات جز غم و اندوه و پشیمانی نیست‏ امتحان داد به ما زحمت امروزه‏ی ما که وجود تو-شها!-لایق سلطانی نیست

ب-غزل انقلابی به نفع حرکت‏ جمهوری‏خواهی در ایران

به مردم این همه بیداد شد ز مرکز داد زدیم تیشه بر این ریشه،هرچه بادا باد از این اساس غلط،این بنای پای بر آب‏ نتیجه نیست ز تعمیر این خراب‏آباد همیشه مالک این ملک،ملت است که داد سند به دست فریدون،قباله دست قباد مگوی کشور جم!جم چه‏کاره بود و چه کرد! مگوی ملک کیان!کی گرفت و کی به که داد! به زور بازوی جمهور بود کز ضحّاک‏ گرفت داد دل خلق،کاوه‏ی حدّاد شکسته بود گر امروز بود از صد جای‏ چو بیستون سر خسرو ز تیشه‏ی فرهاد

3-حاج سید رضا زنجانی

ضمن گرامی‏داشت یاد و خاطره‏ی عالم‏ مجاهد ملی‏گرا،مرحوم حاج سید رضا زنجانی‏ که 14 دی‏ماه امسال مصادف با بیست و یکمین سال درگذشت او بود،شرح حال آن‏ بزرگوار را عینا از همان کتاب علمای‏ مجاهد نقل می‏کنیم:«حاج سید رضا زنجانی از علمای مبارز ایران در قرن‏ چهارهم هجری.وی فرزند حاج سید محمد بود و در 1282 ش.در زنجان متولد شد و در همان‏جا پرورش یافت و تحت نظر پدر خود مقامات علوم را فراگرفت و در 1306 ش.به حوزه‏ی علمیه‏ی قم وارد شد و به‏ ادامه‏ی تحصیل مشغول گردید.

زنجانی پس از فوت پدر خود به زنجان‏ بازگشت و مرجع حل و فصل امور مردم‏ گردید.پس از اشغال بخش‏هایی از شمال‏ کشور توسط ارتش شوروی در جریان جنگ‏ جهانی دوم و ادامه‏ی تصرف آذربایجان تا نزدیکی‏های قزوین به وسیله‏ی فرقه‏ی‏ دموکرات آذربایجان،وی به تهران کوچید و به مبارزه‏ی خود علیه آن فرقه ادامه داد.

با شروع نهضت ملی شدن صنعت نفت‏ ایران،او از حامیان مؤثر این نهضت و از طرفداران جدی و باثبات دولت ملی دکتر مصدق بود و با کمک حاج سید علی رضوی‏ (صدر الحفاظی)رئیس حوزه‏ی علمیه‏ی‏ تهران به مبارزه علیه رژیم و طرفداری از دکتر مصدق ادامه می‏داد.در این سال‏ها وی‏ چندبار با دکتر مصدق و آیت اللّه کاشانی‏ جداگانه دیدار و گفت‏وگو کرد تا شاید روابط سرد فزاینده میان آن دو را بهبود بخشد.

پس از کودتای 28 مرداد 1332 و سقوط دکتر مصدق که به محاکمه‏ی او و برخی یارانش انجامید،آیت اللّه زنجانی در تعیین وکلای مدافع و رایزنی با آنان، شرکت فعال داشت و خود حق وکالت آن‏ها را با فروش باغ شخصی بزرگی که در زنجان داشت،پرداخت.وی از بنیانگذاران‏ جلسات شورای مرکزی نهضت مقاومت ملی‏ بود که این شورا غالبا در منزل وی تشکیل‏ می‏گردید و به کمک و همراهی عده‏یی از یاران دکتر مصدق این نهضت تا اوایل‏ دهه‏ی 1340 هم‏چنان ادامه داشت.

زنجانی به دلیل مبارزات پیگیرش علیه‏ رژیم سلطنتی چندبار توقیف و زندانی گردید. یک‏بار با دکتر حسین فاطمی،وزیر امور خارجه‏ی دولت دکتر مصدق،هم‏بند و زندانی بود که با وی روابط محرمانه و مفصلی برقرار کرد و یادداشت‏های زیادی رد و بدل نمود.

در 1346 که دکتر مصدق در تبعیدگاه‏ خود در احمدآباد درگذشت،آیت اللّه زنجانی‏ به همراه جمعی از یاران دکتر مصدق‏ بلا فاصله به آن‏جا رفتند و او را غسل داده، کفن کرده و به خاک سپردند.

آیت اللّه زنجانی در انقلاب اسلامی‏ 1357 فعالیت چشمگیری نداشت و معتقد بود که برای اصلاح امور مردم،روحانیون‏ فقط باید نظارت دقیق و مؤثری داشته‏ باشند.

آیت اللّه زنجانی،مردی خیّر و نیکوکار بود و به خانواده‏های مستمند مسلمان و حتا غیر مسلمان و نیز برخی خانواده‏های زندانیان‏ سیاسی بی‏سرپرست،به دور از چشم‏ فرمانداری نظامی،کمک‏های مالی و مادی‏ می‏کرد.زنجانی پس از چند سال تحمل‏ کسالت و بیماری در 1362 در تهران بدرود حیات گفت و در حرم مطهر حضرت‏ معصومه(س)در کنار آرامگاه استادش‏ حائری یزدی مدفون گردید.»

پی‏نوشت‏ها

(1)-در بعضی از منابع ادبی و یکی از گنجینه‏های‏ اشعار،اشعار امین الشریعه‏ی سبزواری متخلص به‏ «بلبل»،به اشتباه به نام بلبل کشمیری(ملاّ اشرف‏ دیری معروف به«بلبل شاه»شاعر قرن دوازدهم) ضبط شده است.

(2)-ر.ک.مقاله‏ی استاد دکتر سید محمد رضا جلالی نائینی درباره‏ی«علامه سید محمد فرزان»در شماره‏ی دهم حافظ.

ان الحیات عقیده و جهاد

با اندوه فراوان و دریغ بی‏پایان، درگذشت دوست آزاده و ایران‏دوست،حقوق‏دان فرهیخته و حق‏پرست،شادروان دکتر امیر مسعود حجازی(وکیل پایه‏ یکم دادگستری)را که از غنایم و ذخایر ملّیون و مؤلف چندین کتاب‏ و مقاله در تاریخ سیاسی معاصر و تاریخچه‏ی جبهه‏ی ملی بود،به‏ اطلاع ملت حق‏شناس و حق‏جوی‏ ایران می‏رساند.آیین یادبود و بزرگداشت آن چهره‏ی مبارز ملی‏ روز سه‏شنبه،پانزدهم دی 83 از ساعت 6 تا 30/7 بعد از ظهر در مسجد نور،واقع در میدان دکتر فاطمی برگزار می‏گردد.شرکت‏ در مراسم بزرگداشت آن‏ بزرگوار،مایه تسلای بازماندگان‏ شریف و معظم او،موجب‏ دل‏گرمی هم‏اندیشان مظلوم او،و علو درجات روح آن رادمرد ایران‏دوست خواهد شد.

پروفسور سید حسن امین

مدیر مسؤول و سردبیر ماهنامه‏ی حافظ

(روزنامه‏ی اطلاعات؛14 دی 83،ص 15)

حسب‏حالی‏ ننوشتیم و شد ایّامی چند

چونکه ماه رمضان رفت زدم جامی چند تا زدایم ز دلم محنت ایامی چند مادر می بفشردیم و به جامش کردیم‏ تا ستانم ز لب دختر رز کامی چند عشق پیرانه سرم در طمع خام انداخت‏ دل دیوانه ما بین که چه‏سان افتاده است‏ با همه رندی مادر قفس و دامی چند عمر بگذشت ولی دیده نبیند کاین عمر آفتابی است که افتاده لب بامی چند زورق گمشده بودیم به دریای وجود ساحلی کو که در این برهه زنم گامی چند عمر ما رفت و تو در خواب و جهالت تا چند ایکه از عمر تو کی مانده به جز شامی چند حیف و صد حیف در این دور زمان می‏بینم‏ رشته زندگی ما به کف عامی چند نشنیدیم و ندیدیم کس از روز الست‏ بستانند از این طایفه انعامی چند هر بلائی که کشیدیم کشیدیم از دوست‏ دارم از بهر عدو گفته و پیغامی چند نازم آن دشمن دانا چه بگویم کز دوست‏ ما ندیدیم به جز تلخی و دشنامی چند چشم کوته‏نظران کور خدایا مددی‏ کی رها می‏شوم از زحمت نمامی چند سنگ در کاسه دانا و شگفتم ز خدای‏ زچه رو داد جهان را به کف خامی چند می‏رود عالم دلسوخته با سوز و گداز تا ز جاهل بستاند درم و وامی چند شاد از آنم که به منظور زر و گاه و مقام‏ دل ما هیچ نشد رهرو بدنامی چند شکر ایزد که نبوده است«عطا»رهرو ننگ‏ حالیا به که زنم گام پی نامی چند